

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1390/03/01



مسئله هفتم ما یوخذ من ید الکافر

مسئله هفتم ما یوخذ من ید الکافر او یوجد فی ارضهم محکوم بالنجاسه الا اذا علم سبق ید المسلم علیه حکم سوق و ارض مسلمان را فهمیدیم الان حکم ارض کافر می فرماید هر چیزی که از دست کافر گرفته شود یا در قلمرو و سرزمین کفار پیدا شود محکوم به نجاست است که صاحب جواهر فرمودند که ید کافر اماره بر نجاست است همان طور که ید مسلمان اماره بر طهارت است اگر هم قائل به اماریت نباشیم حداقل اصل جاری می شود دلیلی بر طهارت و تذکیه از طریق سوق و غیره نداریم مضافاً بر اینکه علم اجمالی بر نجاست هم هست درباره لحوم و جلود که شکی نداریم اصاله عدم تذکیه است و در اشیایی که دارای رطوبت و سرایت هستند باز هم به خاطر علم اجمالی به نجاست و عدم جریان اصل حکم به نجاست صادر می شود

استثناء سبق ید مسلم

و اما شیی یا اشیایی که احتمال عدم ارتباط با بدن کافر در حال رطوبت وجود دارد مثلاً کالایی هست که تولید می کند با ماشین آلات احتمال می دهیم که بدن کافر در حالت مرطوب با این کالا ارتباط نداشته است در این فرض اصاله الطهاره است همان که سید

الاستاد با اصرار می فرماید و مطلب هم همان است منظور از متن که گفته

حکم سوق کافر

ما یوخذ من ید الکافر او یوجد فی ارضهم شاید عطف باشد به مسئله قبلی لحوم و جلود و الا هر چیزی از کالا و لباس و غیره در زمین کافر یا در سوق کافر محکوم به نجاست نیست لذا پارچه ای که بافتش تولیدگاههای کفار در سرزمین های اسلامی می آید فقها حکم به نجاست نداده اند محکوم به طهارت است این جلود و لحوم محکوم به نجاست است الا اذا علم سبق ید المسلم علیه همان که گفتیم که اگر علم داشته باشد این کافر الان این گوشت و این پوست از دست مسلمان گرفته پاک است

تأثير مبنایي نجاست و طهارت ذاتي در كفار كتابي بر حكم مسئله سوال و جواب شما منظورتان اين است كه كفار كتابي و غير كتابي كه مثلا از سرزمين مسيحي نشين مي آيد كه راي جديدي از فقها تقريبا يا به طور واضح يا متمایل به عدم نجاست است كفاري كه موحدند معتقد به وحدانيت خدا هستند اينها محكوم به طهارتند به قول شما نجاست ذاتي ندارند بنابر اين احتمال نجاست براي اينها از جهت اينكه اجتناب از لحوم و جلود غير مذكي نمي كنند از ان جهت اعتبار دارد و الا مي شود محكوم به طهارت در هر صورت لحوم و جلود در سرزمين كفار هست قطعا محكوم به نجاست است يا از باب اماريت كفار يا از باب اصل قاعده عدم تذكیه و اما كالاهايي كه مي ايند محكوم به طهارتند شك در طهارت مي كنيم و زير مجموعه قاعده عدم تذكیه هم قرار نمي گيرد قاعده طهارت هم كه جايش همين جاست لذا پارچه هايي كه از خارج مي آيد ساعتی پارچه اي وسائلي ابزاري هيچ فقيهي نمي گوید كاملا. نجس است محكوم به طهارت است مخصوصا سيد الاستاد اصرار و مطلب را باقاطعيت فوق العاده گویا اعلام مي كند حكم به طهارت است و درست هم همين است اشكال نكنيد كه متن مي گوید ما يوخذ من يد الكافر محكوم بالنجاسه اين ما يوخذ عطف مي شود به مسئله قبلي كه لحوم و جلود باشد نه كلا

حكم مسيحيهاي تثليثي

سوال و جواب اينها كه تثليثي هستند و از اين قبيل از دور يك چيزي مي بينيم از نزديك وقتي از خودش بپرسى مي گوید خیر من اينجوري نيستم ما ان حضرت عيسى و وجود مقدس حضرت رسول را پيامبر مي دانيم و خدا را خدا مي دانيم اما مقدسات ما سه چيز است خداست و حضرت عيسى ما قائل به تثليث نيستيم خوب اگر تحقيق بكنيم بعید مي دانيم كه اينها انجوري كه از دور مي دانيم باشند خيلي فرق مي كند تا نزديك مثلا شما الان از دور كل هندو را كافر مي دانيد بسيار بدو پرستش باطل" گاو پرست يك كمي كه تحقيق كرديم گاوپرستها گاوپرست نيستند گاو را يك موجود بسيار مقدس مي دانند فوق العاده خيلي عزيز است يك گوشه از زنده گاو نيست كه ضرر به ادم بزند موجود عجيب خداست احترام مي كنند گاو پرستي تحقيق و از دور خيلي فرق مي كند و بعد تعجب اين است كه من هم جرات ندارم الا. اگر بشود كه هندوها هم خدا پرستند مي گویند كه ما يك افریدگار كل جهان كه افریدگار هستي اول بلا. اول است اينها وسائط هستند ما از دور مي گوييم گاوپرستند مطالعه از دور بسيار فرق مي كند ما اجمالا مسيحي ها را تثليثي مي دانيم حقيقتا بعید مي دانم كه كسي تثليثي باشد شعر هاتف اصفهاني شايد خودش هم متهم بوده براي مسيحيت و اينها ولي اشعاري دارد درباره تثليث كه با شعر فوق العاده زيباي خودش اين چيزها كه روح القدس و حضرت عيسى و خدا سه تا خدا باشد خوب دقت كنيد اين چيزها نيست همه با هم مي گویند وحده لا اله الا هو

قاعده طهارت در جلود و لحوم و اصل عدم تذكیه

البته در اين رابطه يك نکته باقي هست و ان اين است كه سيد الاستاد مي فرمايد كه همين پوستي كه در سرزمين كفار پيدا مي شود احتمال طهارت هم اگر برايش بدهيم ان وقت دو تا حكم برايش بار مي شود يك حكم برايش مترتب مي شود دو حكم را خوانديم كه ميتة چهار تا حكم داشت حرمت اكل و عدم جواز صلاه موضوعش عدم و اما نجاست و عدم انتفاع معلوم نيست كه موضوعش عدم تذكیه باشد پس احتمال مي دهيم كه ميتة است

احتمال می‌دهیم عدم تذکيه باشد احتمال می‌دهیم دليل وارد نشده که موضوع عدم تذکيه است ان دو تا وارد شده است موضوعش عدم تذکيه بود بنابراین نجاست چیزی که شک در نجاستش داریم قاعده عدم تذکيه نجاست را ثابت نمی‌کند چرا چون مثبت بود و نجاست را نمی‌تواند ثابت کند شرحش مفصل در عنوان مسئله پنج گذشت و اما شک در طهارت و نجاست اگر بکنیم قاعده طهارت بلا. معارض حکم به طهارت صادر می‌کند ایشان انجا هم همان مطلب را می‌گویند اگر شي اي در خارج از لحوم وجود پیدا بشود که احتمال طهارت بدهیم یک وقت می‌گوییم احتمال عقلایی نمی‌دهیم باید احتمال طهارت بدهیم یک قصابهایی در گوشه و کنار شهر هست مثل انگلیس احتمال طهارت بدهیم یک احتمال ضعیف طهارت برای اجرای قاعده طهارت کافی است و اما حرمت اکل و عدم استفاده به عنوان لباس مصلي نه این را ایشان می‌فرماید ما در این رابطه بحثی داشتیم مفصل گفتیم حاصل همه بحث ما این چند تا نکته شد

میته همان عدم تذکيه است

1. که از اقوال فقها و نصوص و تعابیر فقهایی بزرگ مثل سید حکیم و فهم عرف یعنی عرف متشرعه و اصطلاح شرع استفاده می‌شود که عدم تذکيه معنایش میته است دو چیز نیست غیر مذکي همان میته است در اصطلاح شرع فهم عرف متشرعه هم همین است بنابراین شک کردیم عدم تذکيه که جاری شد همان عدم تذکيه میته را ثابت نمی‌کند میته خودش هست غیر مذکي خود میته است در اصطلاح شرع این دقیق هم هست فقها هم گفته اند و شرحا مفصل گفته شد

کار فقه دقت عقلي نیست بلکه شیوه متعارف در زندگی است

2. این فرمایش سید الاستاد یک فرمایشی است از دقت اصولی شما یک مسلک فقهی متسالم علیه دارید که در فقه برای دقت عقلي راهی نیست این یک مسلک مسلم در فقه ثبت شده کار فقه راه و رسم فقهی برادشت و فهم فقهی متعارف است اگر دقت عقلي را به کار بگیرید از این سمت می‌رود بیرون دیگر فقهی نیست فقها راه نمی‌دهند برای فقهی راهی نیست لا سبیل لدقه العقلیه فی استدلالات الفقہیہ وجهش هم معلوم است فقه به دقت اصولی هم توجه نمی‌کند

به همین شکل می‌گوییم برای دقت اصولی هم راهی نیست دقت اصولی از حد متعارف اگر بیرون رفت همان چیزی که در دقت عقلي داریم پیش می‌آید خارج از حد متعارف می‌شود فرمایش سید الاستاد اینجا دقیقاً یک دقت اصولی است اصاله عدم تذکيه میته را برایش مترتب کنیم می‌شود اثرش لازمه عقلیش و ان لازم عقلي می‌شود واسطه و اصل می‌شود مثبت واز لحاظ شرع موضوع فقط غیر مذکي درباره حرمت اکل و لباس است اینجا نص نداریم با این دقت اصولی نصوص فقهی و روایی خضوع نمی‌کند این دقت اصولی بماند جدا

مبنای فقهی اعظم در بسیاری مواقع با مبنای اصولی آنها فرق می‌کند

لذا خود سید کرارا دقت اصولی در اصول پیش می‌برد در مقام فتوا با فهم عرف و مشهور فتوا می‌دهد سرش هم کشف کردیم که دقت اصولی در فرع فقهی راهی نیست 3. گفتیم که ما یک واقع شرعی داریم این را قبلاً برای شما گفتیم که منظور از واقع که در فقه می‌گوییم غیر از واقع فلسفی است نفس الامر واقع شرعی داریم واقع شرعی عبارت از این است

که ما از لحاظ شرعي و ادله قطعيه شرعي ما به دست آورده ايم که اين احکام و آثار کلا یک مجموعه اثاري است مترتب است بر غير مذکي از حرمت اکل تا لباس و تا نجاست و تا عدم انتفاع اين اثاري است مجموعاً براي غير مذکي يا ميتة در واقع در شرع تفکيکي نيست هيچ ميتة اي نداريم که از لحاظ واقع شرع دو تاي از اين اثر را داشته باشد و دو تاي ديگر را نداشته باشد اين واقع شرع ما هست اصلي را که به اين شکل سيد الاستاد اجرا مي کند مخالف با واقع شرع در مي آيد و در حقيقت فتوا بر خلاف آنچه واقع شرع هست خواهد بود و اين قابل التزام نيست بنابر اين ما جلد و لحمي که مطروح در ارض کفار باشد حرمت اکل و عدم استفاده در لباس را که داريم نجاست را هم به وسيله همان اصل ثابت مي کنيم بر اساس شرعي که داده شد که ان شاء الله شرح مسئله به زير مجموعه مسئله پنجم مراجعه کنيد

مسئله هشتم دباغي پوست ميتة

اما مسئله بعدي مسئله هشت جلد الميتة لا يطهر بالدبغ {بکسر دال} در لغت گفت دبغ {ضم دال} هم آمده است امّا دبغ مشهورتر است منظور از دبغ همين که در فارسي مي گویند دباغي پوستي را که چرم درست مي کنند در اصطلاح فارسي عاميانه چرم گري توليد و ساختن و کارخانه اش و چرم گري يا چرم سازي مي گویند پوست چرم ساخته شود روي ان عملياتي انجام مي گيرد عمليات نسبتاً سنگيني و اين دو تا موضوع پوست و چرم تغيير خيلي فاحشي هم دارند از لحاظ حالات و استفاده و نحوه انعطاف و مقاومت و غيره و موادي هم به کار مي رود عمليات نسبتاً طولاني در ان جهت بکار گرفته مي شود

طرح مطلب و نصوص موجود در ان

اصل مسئله را اول عنوان کنيم بعد وارد بحث دقيق بشويم از لحاظ نصوص اصل مسئله جزء مسائلي اختلافي بسيار برجسته بين شيعة و سني است ابنا عامه مي گویند پوست به وسيله دباغي پاک مي شود هر پوستي باشد محرم الاکل محلل الاکل و نجس العين و طاهر العين پوست کلب هم با دباغي پاک مي شود قصه معروف شيخ سکاكي را شنیده ايد که درسي را از استاد گرفت که جلد الکلب يتطهر بالدبغ حفظ کرد امد پيش استاد جواب بدهد جابجا کرد گفت قال الکلب جلد الخليفة يتطهر بالدبغ محکوم به اعدام و شلاق مي شد و رفت و فرار کرد و در مغاره کوهي زحمت کشيد و تا اديب تاريخ شد داستانش را خبر داريم اين مطلب را ابنا عامه اکثرشان البته بينشان اختلافي هست احتمالاً حنابلة مخالف است و مالکيه هم ممکن است تبصره هايي داشته باشد حنفي و شافعي اين مطلب را دارند اين از جهت اصل مسئله بين اتباع ال البيت شيعيان اميرالمومنين مذهب امام صادق اختلاف وجود ندارد اين از قطعيات شيخ طوسي در مختلف کتاب طهارت بحث از مطهرات دبغ را مي گوید بدون شک و تردید دبغ از مطهرات نيست به ضرورت مذهب و اما پس از اين که اين دو تا نکته را به عنوان مطلب قطعي از فریقين بيان کرديم بحث بسيار حساس است و حتي کار به جايي ممکن کشیده بشود که بگوئيم یک پوستي را که صنعت گران ابنا عامه به عنوان پوست قابل استفاده در لباس توليد مي کنند بايد قاعده طهارت زير سوال برود چون انها قائل به دبغ هستند کار را مشکل مي کند سر نخ به سوق مسلم ارتباط پيدا مي کند بحث سوق را چه کنيم مشکلات زيادي به وجود مي آورد پس از انکه اين دو تا مطلب به شکل متقابل بيان شد اجماع از سوي فقهاي اهل بيت. نه اجماع. در حد تسالم. نه تسالم. که

خود ضرورت از يك سو و اما ابناء عامه مشهور بلكه اكثر قائل به طهارت دبع هستند و به عنوان اجماع در مذهبشان مسئله به ثبت نرسيده حكم مجمع عليه بين اتباع خلفاي ثلاث نيست بنابر اين يك امر مجمع عليه هم انجا نيست و ثانيا ادله اي كه درباره طهارت دبع نصوصي كه در ان نصوص اختلافاتي از جهت سند و تماميت دلالت به وضوح ديده مي شود از لحاظ منبع و مدرك خود دبع در مذهب ابنا سنت هم منبع و مدرك كاملي ندارد محل ترديد و تشكيك است اخر سر كسي كه در اين رابطه گويا پرچم و پيشگام اين حكم به حساب مي آيد ابوحنيفه است ابوحنيفه كه قائل به قياس هست يك مقداري مسئله را هم از سوي قياس هم رنگ و لعاب برآيش درست مي شود تا اين حد كه احتمال استهلاك وجود دارد شما استهلاك را كه از مطهرات مي دانيد در فقه نه در دين اسلام استهلاك و استحاله از مطهرات مي دانيد اينجا هم قضيه به استحاله نزديك است همان معياري كه در استحاله وجود دارد كه معيار قياس است ديگر همان ملاك و معياري كه در استحاله وجود دارد در اين مورد هم ديده مي شود چرا چون پوست با چرم از حالي به حالي شده است چيزي بوده به عنوان پوست چيزي شده به عنوان چرم پس استحاله محقق شده است ما هر كجا كه شما استحاله واقعي را قبول داريد مي رويم ملاكش را با شما بحث مي كنيم غير از اين چيزي نيست از حال به حالي شده است اثر و ماهيت فرق مي كند اينجا هم پوست با چرم ماهيت و اثرش فرق واضحي دارد استحاله شده است پس از استحاله حكم به طهارت بلا مانع و داراي مجوز است اجمالا. بگوئيم شرحش فردا اجمالا. بگوئيم كه استحاله واقعي از مطهرات است نه استحاله ادعائي و مشكوك اين جا خبري از استحاله نيست استحاله تبديل ماهيت شي به شي ديگري است چوب خاكستر بشود استحاله است كجاست پوست با چرم تغيير حالت پيدا کرده است نه تغيير ماهيت بنابر اين استحاله اصلا به هيچ وجه بالوجدان قابل قبول نيست دليلي كه شما ارائه مي كنيد بر مطهرت دبع تمام نيست ان شاء الله بقيه بحث براي فردا